

پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی
سال اول، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۸
ص ۱۵۰-۱۳۳

خدای خوانی و آموزش خواهی در شعر سعدی

دکتر عبدالرضا مدرسزاده*

چکیده:

تقریباً همه سعدی شناسان، این شاعر بزرگ را معلم اخلاق و استاد ترویج مبانی تربیتی و آموزشی می دانند و به رغم برخی انتقادهای و نکته گیری ها، باز شأن والای او را در رواج اصول اخلاقی ستوده اند. به همین دلیل، ماندگاری سعدی تضمین شده و قطعی است.

سعدی که از هر فرصت مناسبی در آثار گونه گونه خود از گلستان تا قصاید و مواعظ برای بیان و ترویج اصول و مفاهیم اخلاقی استفاده می کند، از خدای خواهی و طلب آموزش و مغفرت در پیشگاه خداوند، به عنوان یکی از الزامات رویکرد اخلاقی خویش یاد می کند و اتفاقاً آنجا که باب نصیحت پادشاه و ممدوح را باز می کند، این فرصت خدای خوانی و آموزش خواهی را بهتر قدر دانسته و رسالت خویش را به انجام رسانیده است.

کوشش حاضر، باز کاوی و بررسی این شگرد هنری و اخلاقی و معنوی سعدی است.

* - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کاشان drmodarrezadeh@yahoo.com

واژه‌های کلیدی:

سعدی، سبک عراقی، شعر اخلاقی، مرگ، استغفار

پیش درآمد:

شیخ اجل، سعدی شیرازی (۶۹۱-۶۰۶) شاعر و استاد بلند آوازه ادب فارسی در قرن هفتم و در اوج روزگاری است که در تاریخ ادب فارسی آن را با نام «سبک عراقی» می‌شناسیم و «اقلیم فارس» به جای خراسان قرنهای گذشته، مهد علم و ادب و هنر شاعری است.

سعدی که به دلیل سفرهای طولانی و پربار و پرخاطره اش به موقعیتی ممتاز و کم نظیر دست پیدا می‌کند که در مقایسه با شاعران دیگر ادب فارسی ارزشمند و درخور اعتناست، از میان موضوعات گوناگون که می‌تواند جهان بینی شاعرانه و هنرمندانه او را تشکیل دهد، به «اخلاق» و «عشق» توجه می‌کند و در این زمینه با محور قرار دادن این مفاهیم، بنای آثار خود را از گلستان و بوستان تا غزلها و قصاید بر ترویج مسایل و موضوعات مرتبط با آنها می‌گذارد. از این رو، مخاطب سعدی مخاطب انسانی است، نه مخاطب هنری (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۶۷).

درست به همین دلیل است که آنجا هم که ظاهراً سخن از بیان تجربه های اخلاقی است و گلستان و بوستان شکل می‌گیرد، بابهایی جداگانه با عنوان «عشق و جوانی» و «جوانی و شور مستی» به نوعی الزام آور و از سر تعهد خود را نشان می‌دهد. از یاد نبریم که سعدی «به سائقه شکیبایی دینی متصف است» (ریپکا، ۱۳۸۱: ۳۵۷). پس تعجبی ندارد که توجه به خدا در شعر او بارزتر و هویداست (زرین کوب: ۱۳۷۰: ۲۵۳).

سعدی در بیان مسایل اخلاقی خود، در واقع طرح مدینه فاضله را دنبال می‌کند و به همین دلیل است که همه موضوعهای مبتلا به این سرفصل در همه آثار او تکرار می‌شود؛ مثلاً نصیحت به پادشاه، ستایش معشوق، ضعف و پیری، عشق و جوانی، داشتن امید، حفظ روحیه بندگی و پارسایی و تداوم بخشیدن به ارتباط بنده با خداوند

در گلستان، بوستان، قصاید و مواظظ، مجالس و حتی غزلها خود را نشان می دهد. شگفت این که «تنوع لحن سعدی در پند و اندرزگویی چنان است که خواننده متوجه نمی شود این همان مضمونی است که بارها از سعدی شنیده است» (موحد، ۱۳۷۸: ۷۶). به نظر می رسد سعدی به درستی دریافته است که وظیفه معلم اخلاق، تکرار مفاهیم مورد نظر به گونه های متفاوت و در مناسبتهای مختلف است. از این روست که تعجیبی ندارد که سعدی در ستایش پادشاه روزگار خود هم زبان به نصیحت کردن و هشدار دادن زبان باز کند، «زیرا معلم اخلاق درون او اجازه اش نمی دهد تا شهر و اقلیم خود را عرصه درنده خویی های وحشیانه حکومت ببیند و او بی احساس مسؤولیت آرام و خاموش ناظر آن گونه بی رسمی ها و بیدادهای غیر انسانی باشد» (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۱۱۴).

در گفتار حاضر، کوشش ما بر این است که نوع خاص خدای خوانی و آمرزش خواهی (دعا و استغفار) را در شعر سعدی بررسی کنیم.

xxx

امیدواری؛ پیش شرط اصلی

سعدی برای نزدیک شدن به ساحت قدسی حضرت حق و بهره مندی از رحمت عام الهی، داشتن امید را ضروری و پیش شرط کار می داند.

در آخرین حکایت بوستان، سعدی حرف دل خود را از زبان گناهکاری که عمر را سراسر به مستی سپری کرده است، به حالت مناجات به خداوند می گوید:

| | |
|--------------------------------|---------------------------|
| دلم می دهد وقت این امید | که حق شرم دارد ز موی سپید |
| کس از من سیه نامه تر دیده نیست | که هیچم فعال پسندیده نیست |
| جز این کاعتماد به یاری توست | امیدم به آموزگاری توست |
| بضعاعت نیاوردم الا امید | خدایا ز عفووم مکن نا امید |

(ص ۳۹۸)

در غزلهای سعدی ۷۹ بار واژه امید آمده است^۱ (صدیقیان، ۱۳۷۸: ۱۰۹) که با توجه

به رویکرد معنوی و اخلاقی سعدی در بسیاری از غزلها و این که دوست در غزل سعدی همان است که:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
(ص ۷۸۷)

می توان نتیجه گرفت که امید در شعر عاشقانه سعدی، رسیدن به وصالی زودگذر و از سر نفس پرستی نیست، زیرا می دانیم سعدی « حدیث کام جسمانی را البته انکار نمی کند، اما که می تواند عشق پرشور بی پایان را که در آن سعدی با همه کاینات پیوند می یابد، از نوع هوسهای جسمانی بشمارد» (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۲۵۳). نمونه هایی از شعر عاشقانه سعدی با مضمون امید این ادعا را اثبات می کند:

- بلا و زحمت امروز بر دل درویش از آن خوش است که امید رحمت فرداست
(ص ۴۲۷)

- گر چه بخواند هنوز دست جزع پر دعاست و ر چه براند هنوز روی امید از قفاست
(ص ۴۲۹)

- گر تو ز ما فارغی ما به تو مستظهریم و ر تو ز ما بی نیاز، ما به تو امیدوار
(ص ۵۱۸)

- گر به خواری ز در خویش براند ما را به امیدش بنشینیم و به درها نرویم
(ص ۵۷۴)

بررسی زمینه ها و زیر ساخت ها

روشن است که رسیدن به روحیه ای سرشار از گرایش به معنویت و روحانیت، بی داشتن سابقه ای خانوادگی مبتنی بر تربیت درست و اصیل در دوران خردسالی فراهم نیست. سعدی به عنوان کسی که در همه برهه ها و مقاطع زندگی اش روحیه گرایش به معنویت و خداخواهی را در خود حفظ کرده است، حکایتهایی را مطرح می کند که هر چند قصدشان پیام و نکته آموزنده دیگری است، اما نوع تربیت اصیل او را در دوره کودکی یاد آوری می کند.

این که خود را در کودکی « مولع زهد و پرهیز » می داند و « متعبد و شب خیز » بوده است (گلستان، ص ۷۴)، یا می گوید: « به طفلی درم رغبت روزه خاست »؛ در حالی که « ندانستمی چپ کدام است و راست » (بوستان: ۳۵۱)، نمونه هایی از سلوک و رفتار شیخ در دوران خردسالی است که توانسته است در شکل دهی به شخصیت او نقشی مهم ایفا کند و در نتیجه، در بزرگسالی او می تواند در « جامع بعلبک » « کلمه ای به طریق و عظم » بر زبان براند (ص ۷۵).

حرکت به سوی بغداد و اقامت در نظامیه و فرصت یافتن یا فرصت گذاشتن برای آموختن دانشهایی که بر پایه اصول اسلامی و مفاهیم دینی و کلامی است، مؤید همین زیر ساخت درست شیخ در دوران کودکی است.

درست است که در مواردی مناجات و دعا خوانیهای شیخ در آثارش، از قول کسانی است که سراسر عمر را در گناه و نافرمانی خداوند سپری کرده اند و اکنون در حالت پیری و از دست دادن امکان گناه کردن، روی به توبه و خدای خوانی آورده اند (مانند آخرین حکایت بوستان که توصیف مستی است که در مسجد به راز و نیاز با خداوند پرداخته است)، اما هدف غایی شیخ در آوردن این حکایت ها، یادآوری باز بودن درهای توبه و پذیرش خداوندی در هر حال و هر حالت است؛ در صورتی که هنگامی که خود شیخ در هر مقطع از زندگی با خداوند سخن می گوید و دعا و مناجاتی را پیش می کشد، لحن او بیگانه و دور از انتظار نیست و حاکی از تجربه های گوناگون نزدیک شدن به وادی معنویت و راز و نیاز است که این نیز نشان می دهد شیخ بر اساس تربیت درست خانوادگی و زیر ساخت هایی که از دوران کودکی آنها را در شخصیت خود فراهم کرده است، می تواند از خداوند بگوید و به راز و نیاز و دعا و استغفار پردازد. گر چه می توانیم نوعی دسته بندی را هم مطرح کنیم؛ به این معنی که دعا و توصیف خداوند و یاد کردن از حضرت حق به روزگار جوانی و میان سالی شیخ بر می گردد و استغفار و آمرزش خواهی به روزگار پایان عمر و در آستانه مرگ قرار گرفتن.

مصدق‌های خدا خوانی در آثار سعدی

سعدی به دلیل تنوع و گونه‌گونی آثارش و نیز پشت سر نهادن مراحل گوناگون زندگی که داشتن سفرهای دور و دراز و پرتجربه‌ای آن را فراهم کرده است، به فراخور مطلب و مضمون از خداوند سخن رانده است و یا اگر هم با انسان صحبت می‌کند، به گونه‌ای رشته کلام را قرار می‌دهد که مسیر بحث و نتیجه مطلب به سوی یاد کرد از خداوند استغفار و مناجات پیش می‌رود.

برخی از مصداق‌های خدای خوانی در آثار سعدی را مرور می‌کنیم:

۱- بیان عظمت و قدرت الهی:

سعدی به دلیل بهره‌مندی از روحیه والای مذهبی و به حکم رعایت سنت شریعت، مانند بسیاری از شاعران و نویسندگان ادب فارسی، طلیعه آثارش را به توحید گویی، خدای ستایی و معرفی صفات و ویژگی‌های مطلق و بی‌مانند حضرت حق اختصاص می‌دهد و از آنجا که در شناخت مخاطب تجربه کافی دارد و از عهده پیوند معنایی و عبارتها به نیکی بر می‌آید، این یاد کرد از خداوند در آغاز هر کدام از آثارش شکل و حال و هوای خاص دارد که تیمناً نمونه‌هایی را نشان می‌دهیم:

در آغاز **گلستان** که سخن از بهار و گلستان و هوای خوش است و هیچ بهتر از نفس آدمی احساس لذت و آرامش نمی‌کند، پس رویکرد سعدی به خداوند و یاد کردش با همین نفسی است که هنگامی که «فرو می‌رود، ممد حیات است و چون بر می‌آید مفرح ذات» و با این نتیجه‌گیری که «پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب» (۲۸).

در مقدمه **بوستان** با آوردن ۶۸ بیت که همگی لحن غیاب دارد، به معرفی آثار صنع الهی و توصیف صفات حق تعالی می‌پردازد و از بیت ۵۹ به بعد روی سخن را به مخاطب می‌کند و آنچنان که شیوه **بوستان** است، با فعل امر او را می‌آموزد که چگونه می‌توان به راه توحید و بندگی حقیقی وارد شد و آن را پیمود:

به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

خداوند بخشنده دستگیر
 عزیز که هر کز درش سریتافت
 اگر طالبی کاین زمین طی کنی
 تأمل در آینه دل کنی
 مگر بویی از عشق مستت کند
 خریدار عهد الستت کند...

در غزلیات - آن هم بخش طبیات که بهترین بخش غزلهاست - غزل توحیدی و

معروف سعدی خواندنی است:

اول دفتر به نام ایزد دانا
 صانع پروردگار حی توانا
 اکبر و اعظم خدای عالم و آدم
 صورت خوب آفرید و سیرت زیبا...
 بار خدایا مهیمنی و مدبر
 وز همه عیبی مقدسی و مبرا
 ما نتوانیم حق حمد تو گفتن
 با همه کروییان عالم بالا
 سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت
 ورنه کمال تو وهم کی رسد آنجا
 (ص ۴۱۱)

در بخش قصاید، اولین قصیده سعدی در ۸۷ بیت سرشار از آموزه های توحیدی، توصیف خداوند و سرانجام دعا و مناجات و آموزش خواهی است. به راستی شکوه و اوج خدای خوانی و آموزش خواهی سعدی در این قصیده آشکار است:

شکر و سپاس و منت و عزت خدای را
 پروردگار خلق و خداوند کبریا
 دادار غیب دان و نگهدار آسمان
 رزاق بنده پرور و خلاق رهنما
 اقرار می کند دو جهان بر یگانگیش
 یکتا و پشت عالمیان در برش دو تا
 دریای لطف اوست و گرنه سحاب کیست
 تا بر زمین مشرق و مغرب کند سخا
 ارباب شوق در طلبت بی دلند و هوش
 اصحاب فهم در صفتت بی سرند و پا...
 یارب به نسل طاهر اولاد فاطمه
 یارب به خون پاک شهیدان کربلا
 دلهای خسته را به کرم مرهمی فرست
 ای نام اعظمت در گنجینه شفا
 گر تربیت کنی ز ملک بگذرد بشر
 و تربیت کنی به ثریا رسد ثری
 دلهای دوستان تو خون می شود زخوف
 باز از کمال لطف تو دل می دهد رجا

کردی تو آنچه شرط خداوندی تو بود ما در خور تو هیچ نکردیم رینا
(ص ۷۰۱)

البته، روشن است که سعدی به جز در آغاز آثار خویش، در مطاوی عبارتها و به مناسبتهای گوناگون به بیان عظمت خداوندی می پردازد؛ مثلاً در گلستان خطاب به پادشاه می گوید:

چه جرم دید خداوند سابق الانعام که بنده در نظر خویش خوار می دارد
خدای راست مسلم بزرگواری و حکم که جرم بیند و نان بر قرار می دارد
(ص ۵۴)

۲- تأثیرپذیری از رفتار دیگران:

سعدی این شیوه یاد کرد از خداوند و دعا و مناجات و استغفار را بیشتر در گلستان و بوستان و در خلال داستانها و حکایتها آورده است. گفتنی است چه این حکایتها راستین و واقعی و چه برساخته ذهن و طبع سعدی باشد، در هر صورت، نتیجه آن است که خواننده به روش خاص مناجات و خداخوانی متوجه خواهد شد.

- درویشی را دیدم سر برآستان کعبه همی مالید و می گفت یا غفور یا رحیم، تو دانی که از ظلوم جهول چه آید

عذر تقصیر خدمت آوردم که ندارم به طاعت استظهار
عاصیان از گناه توبه کنند عارفان از عبادت استعفار

عابدان جزای طاعت خواهند و بازرگانان بهای بضاعت، من بنده امید آورده ام، نه طاعت. به دریوزه آمده ام، نه به تجارت، اصنع بی ما انت اهله.

بر در کعبه سایلی دیدم که همی گفت و می گرسی خوش
می نگویم که طاعتم پیذیر قلم عفو بر گناهم کش
(ص ۷۰)

و نیز این حکایت:

عبدالقادر گیلانی را -رحمة الله- علیه دیدند در حرم کعبه روی بر حصبا نهاده، همی

گفت: ای خداوند بیخشای و گر هر آینه مستوجب عقوبتم، در روز قیامت نابینا بر انگیز
تا در روی نیکان شرمسار نشوم!

روی بر خاک عجز می گویم هر سحرگه که باد می آید
ای که هرگز فرامشت نکنم هیچت از بنده یاد می آید
(ص ۷۱)

در بوستان هم به ویژه در باب مناجات و ختم کتاب، شخصیت های گوناگون دعا
و مناجات و عذرخواهی شان نسبت به خداوند خواندنی است.

در حکایت درویش کوتاه دست که «شب توبه کرد و سحرگه شکست»، سعدی از
زبان او خطاب به خداوند می گوید:

- به حقت که چشم ز باطل بدوز به نورت که فردا به نارم مسوز
ز مسکینی ام روی در خاک رفت غبار گناهم بر افلاک رفت
تو یک نوبت ای ابر رحمت بیار که در پیش باران نیاید غبار
تو دانی ضمیر زبان بستگان تو مرم نهی بر دل خستگان
(ص ۳۹۶)

یکی از صحنه های تکان دهنده و آموزنده - که شاید خود نیز آن را از نزدیک دیده
باشیم و سعدی آن را به زیبایی گزارش کرده است- داستان عجب و غرور زاهد
روزگار عیسی -علیه السلام- و دل شکستگی و عذرآوری بنده ای سراپا گناه است.

این گناهکار که «دلیری، سیه نامه ای، سخت دل» بود و ابلیس از ناپاکی او خجل بود:
سرش خالی از عقل و پر احتشام شکم فربه از لقمه های حرام
هوی و هوس خرمش سوخته جوی نیک نامی نیندوخته
روزی از دور دید که عیسی (ع) به عبادتگاه پارسایی رفت و او را نکو داشت. دیدن
این صحنه حالت دل شکستگی در مرد گناهکار پدید آورد و با گریستن بسیار به
سرزنش نفس خویش شروع کرد:

خجل زیر لب عذر خواهان به سوز ز شب های در غفلت آورده روز

سرشک غم از دیده باران چو میغ که عمرم به غفلت گذشت ای دریغ
برانداختم نقد عمر عزیز به دست از نکویی نیاورده چیز
گناهم ببخش ای جهان آفرین که گر با من آید فیئس القرین
اما در این سوی که گناهکار اشک ندامت و حسرت می ریخت، در سوی دیگر

عابد با سری پر غرور بر فاسق فخر می فروخت و خود را برتر می شمرد:

در این گوشه نالان گنهکار پیر که فریاد حالم رس ای دستگیر
وز آن نیمه عابد سری پر غرور ترش کرده با فاسق ابرو ز دور
که این مدبر اندر پی ما چراست؟ نگون بخت جاهل چه در خورد ماست؟
همی رنجم از طلعت نا خوشش مبادا که در من فتد آتشش
به محضر که حاضر شدند انجمن خدایا تو با او مکن حشر من

نتیجه داستان آن گونه که سعدی روایت می کند، زیبا و خواندنی است و تکان دهنده و عبرت آموز، و خود درسی است که سعدی به همه دوستداران آثارش می دهد که در تعامل با خداوند و مردم از روی ظاهر دیگران حکم نکنیم و مغرور عبادت و پارسایی خویش نشویم:

در این بود وحی جلیل الصفات در آمد به عیسی علیه الصلوة
به بیچارگی هر که آمد برم نیندازمش ز آستان کرم
عفو کردم از وی عمل های زشت به انعام خویش آرامش در بهشت
وگر عار دارد عبادت پرست که در خلد با وی بود هم نشست
بگو ننگ از او در قیامت مدار که آن را به جنت برند این به نار
ندانست دربارگاه غنی که بیچارگی به ز کبر و منی
از این نوع طاعت نیاید به کار برو عذر تقصیر طاعت پیار
گنهکار اندیشه ناک از خدای به از پارسای عبادت نمای

یاد آور می شود حکایت‌های باب نهم بوستان (در توبه و راه صواب) همه، روش خداخوانی و بازگشت به سوی خداوند و پرهیز از گناه را نشان می دهند.

۳- طرح بی اعتباری دنیا

شگرد دیگری که سعدی برای نزدیک شدن بنده به خداوند و رسیدن به حالت مناجات و استغفار در آثار خویش دنبال می کند، نشان دادن بی اعتباری و ناپایداری دنیا و از میان رفتن همه شکوه و ارجمندی امروزی با سرنوشت و رفتار پیش بینی نشده فردایین است.

در غزلی زیبا و ماندگار از سعدی این بی اعتباری دنیا و سرانجام از خداوند درخواست یاری کردن خود را نشان می دهد:

| | |
|-----------------------------------|------------------------------------|
| کاین آب چشمه آید و باد صبا رود | بسیار سالها به سر خاک ما رود |
| بر خاک دیگران به تکبر چرا رود؟ | این پنج روزه مهلت ایام آدمی |
| شادی مکن که با تو همین ماجرا رود | ای دوست بر جنازه دشمن چو بگذری |
| مانند سرمه دان که در او توتیا رود | خاکت در استخوان رود ای نفس شوخ چشم |
| کز تو کرم بر آید و بر ما خطا رود | یارب مگیر بنده مسکین و دست گیر |

(ص ۷۹۳)

نیز در باب نهم، بوستان، سعدی حکایت شدید دو کس را بیان می کند که با مرگ از هم جدا شده اند؛ یکی پس از مدتی بر تربت دیگری می آید و قبر او را باز می کند و:

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| سر تاجور دیدش اندر مغاک | دو چشم جهان بینش آگنده خاک |
| وجودش گرفتار زندان گور | تنش طعمه کرم و تاراج مور |
| کف دست و سر پنجه زورمند | جدا کرده ایام بندش ز بند |
| چنانش بر او رحمت آمد ز دل | که بسرشت بر خاکش از گریه گل |
| پشیمان شد از کرده و خوی زشت | بفرمود بر سنگ گورش نبشت |
| مکن شادمانی به مرگ کسی | که دهرت نماند پس از وی بسی |

سرانجام این ماجرا به روی آوردن عاجزانه به خداوند منجر می شود:

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| شنید این سخن عارفی هوشیار | بنالید کای قادر کردگوار |
| عجب گر تو رحمت نیاری بر او | که بگریست دشمن به زاری بر او |

(ص ۳۸۴)

البته، برخی از حکایتهای باب اول بوستان و باب اول گلستان، بی آنکه به مناجات الهی ختم شود، هم درباره بی اعتباری دنیا و ناپایداری قدرت است که با توجه به تعمد سعدی که این حکایتها را برای پادشاه فراهم کرده است، در خور اعتنا و توجه است، مانند حکایت در خواب دیدن محمود سبکتگین در گلستان و داستان قزل ارسلان و دانشمند در بوستان.

۴- مرگ اندیشی:

در نظر سعدی، مرگ و مرگ اندیشی بهترین فرصت برای توجه بیشتر به ذات باری تعالی و درخواست آموزش و استغفار از حضرت اوست.

این مضمون البته در سراسر آثار سعدی به چشم می آید، اما برای این گفتار بهترین نمونه قصیده ای است از سعدی که هر چند در بخش اشعار الحاقی جای گرفته است، اما از نظر سبک و سیاق سخن و نیز از جهت احتوای مطالب و موضوعات هیچ بیگانگی با قلم و بیان سعدی ندارد و نمی توان از کنار آن گذشت.

به نظر می رسد شیخ این قصیده را در سالهای پایانی عمر و روزگاری که می توانسته مرگ و روزهای پس از مرگ را برای خود و بازماندگانش تصویر و ترسیم کند، سروده است. او در این قصیده بلند بالا ضمن اینکه بیانگر و گزارش کننده رفتار و باور آدمیان است، آنچه را که بارها و بارها دیده است و مردم تجربه اش کرده اند، با لحن و عبارات شیرین خود بیان کرده است.

در این قصیده، سعدی (ص ۸۶۲) سفر انسان را به دیار باقی از لحظه بیمار شدن و به بستر افتادن تا به پل صراط رسیدن، به طور کامل به رشته نظم کشیده است:

| | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| روزی که زیر خاک تن ما نهان شود | و آنها که کرده ایم یکایک عیان شود |
| یا رب به فضل خویش بیخشیای بنده را | آن دم که عازم سفر آن جهان شود |
| بیچاره آدمی که اگر خود هزار سال | مهلت بیابد از اجل و کامران شود |
| هم عاقبت چو نوبت رفتن بدو رسد | با صد هزار حسرت از اینجا روان شود |

دسته بندی دیگر بخشهای این قصیده چنین است:

الف) در بستر افتادن و طیب آوردن:

| | |
|---------------------------------------|----------------------------------|
| فریاد از آن زمان که تن نازنین ما | بر بستر هوان فتد و ناتوان شود |
| و آن کس که مشفق است و دلش مهربان ماست | در جستن دوا به بر این و آن شود |
| و آن گه که چشم بر رخ ما افکند طیب | در حال ما چه فکر کند بد گمان شود |
| گوید فلان شراب طلب کن که سود توست | ما را بدان امید بسی در زیان شود |

ب) لحظه قبض روح شدن و نیاز به عنایت الهی داشتن:

| | |
|------------------------------------|-----------------------------------|
| آمد شد ملائکه در وقت قبض روح | چون بنگریم دیده ما خون فشان شود |
| باید که در چشیدن آن جام زهرناک | شیرینی شهادت ما در زبان شود |
| یا رب مدد ببخش که ما را در آن زمان | قول زبان موافق صدق جنان شود |
| ایمان ما ز غارت شیطان نگاه دار | تا از عذاب خشم تو جان در امان شود |

ج) رسیدن مرگ تا دفن و عزاداری کردن:

| | |
|------------------------------------|-----------------------------------|
| آوازه در سرای در افتد که خواجه مرد | وز بم و زیر خانه پر آه و فغان شود |
| تابوت و پنبه و کفن آرند و مرده شوی | اوراد ذاکران ز کران تا کران شود |
| آرند نعش تا به لب گور و هر که هست | بعد از نماز باز سر خانمان شود |
| هر کس رود به مصلحت خویش و جسم ما | محبوس و مستمند در آن خاکدان شود |

د) رفتار بازماندگان:

| | |
|---------------------------------------|-----------------------------------|
| یک هفته یا دو هفته کم و بیش صبح و شام | با گریه دوست همدم و همدستان شود |
| حلوا سه چهار صحن شب جمعه چندبار | بهر ریا به خانه هر گورخوان شود |
| وان همسر عزیز هم از عده دست داشت | خواهد که باز بسته عقد فلان شود |
| میراث گیر کم خرد آید به جست و جوی | بس گفت و گوی بر سر باغ و دکان شود |

ه) رسیدن رستاخیز و فصل حساب و کتاب:

| | |
|----------------------------------|---------------------------------|
| تا روز رستاخیز که اصناف خلق را | تنها ز بهر عرض قرین روان شود |
| حکم خدای عزوجل کائنات را | در فصل هر فصیله به کلی روان شود |
| از گفتن و شنیدن و از کرده های بد | در موقف محاسبه یک یک عیان شود |

میزان عدل نصب کنند از برای خلق
 یک سر سبک برآید و یک سرگران شود
 بندند باز بر سر دوزخ پل صراط
 هر کس از او گذشت مقیم جنان شود
 اشرار را حرارت دوزخ کند قبول
 و احرار را عنایت حق سایبان شود
 اغتنام فرصت از گونه ای دیگر

سعدی برای رساندن مخاطب خود به مرحله آمرزش خواهی و استغفار و این که بهترین راه و روش ممکن را به او نشان دهد، از «اغتنام فرصت» یاری می گیرد و البته، این اغتنام فرصت - در این بخش از آثار سعدی - از جنس و رنگ و بوی آنچه که خیام و حافظ می گویند؛ یعنی دعوت به خوش باشی و ازغم رها شدن نیست، بلکه کوشش سعدی توجه دادن خواننده به زودگذر بودن فرصتها، بی بازگشت بودن آنها و درک درست و بایسته از آنهاست. مرور نمونه هایی که در آنها واژه «اکنون» به چشم می آید، این نوع خاص از اغتنام فرصت را در شعر سعدی به ما نشان می دهد:

— کنون باید ای خفته بیدار بود

چو مرگ اندر آرد ز خوابت چه سود
 (ص ۳۸۱)

— کنون وقت تخم است اگر پروری

گر امید داری که خرمن بری
 (ص ۳۸۱)

— کنون کوش کآب از کمر بر گذشت

نه وقتی که سیلابت از سر گذشت
 (ص ۳۸۱)

— کنون کرد باید عمل را حساب

نه وقتی که منشور گردد کتاب
 (ص ۳۹۲)

— کنونت که چشم است اشکی بیار

زبان در دهان است عذری بیار
 (ص ۳۸۲)

و سپس نتیجه می گیرد:

— غنیمت شمار این گرمی نفس

که بی مرغ قیمت ندارد قفس

مکن عمر ضایع به افسوس و حیف

که فرصت عزیز است والوقت سیف
 (ص ۳۸۲)

— به عذر آوری خواهش امروز کن که فردا نماند مجال سخن
(ص ۳۹۱)

— برآر از گریبان غفلت سرت که فردا نماند خجل در بورت
(ص ۳۹۰)

نتیجه گیری:

سعدی را به جهت جایگاه بزرگی که در ادب فارسی دارد و نیز توجهی که به انسانیت و آدمیت دارد، می توان او را «شاعر آدمیت» (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۲۵۷) نامید که عشق و اخلاق مایه افتخار اوست.

اکنون در می یابیم که رسیدن به آدمیت بی روی کردن به خداوند و درخواست عفو و آمرزش از او میسر نیست، به ویژه این که ایستگاه مرگ سر راه آدمی است و اگر سعدی بیش از دیگران و به صورت یک تخصص به عشق و اخلاق می نگرد، به آن دلیل است که عشق و اخلاق می تواند رابطه او را با خداوند شکل و سامان بدهد و نگذارد که انسان به هنگام مرگ از رحمت و آمرزش الهی دور بیفتد و از این جهت، مخاطب برای سعدی فرق نمی کند شاه باشد یا گدا.

هنر سعدی آن است که در کنار شعر عاشقانه و بسیار لطیف که تا امروز اعتبار و افتخار آن را برای خود حفظ کرده است، « مبادی دینی را به انواع گوناگون در شعر و نثر آورده و خود بدان عمل کرده است و در این کار نه به شیوه ریاکاران سخن می گوید و نه هم به لهجه خشک و ملال انگیز زهد فروشان، بلکه به زبان فصیح، دیانت و اخلاق را با هم مخلوط کرده و پیوسته سلامت اجتماع را در نظر گرفته است» (دشتی، ۱۳۸۱: ۳۸۸).

اگر این نکته های مهم را که زیر بنای شاعری سعدی است، در نظر نداشته باشیم، از درک راز و سربلندی و سرفرازی این شاعر ایرانی ناتوان خواهیم بود.

این هم که او بیشتر قالب قصیده را برای نصیحت گویی و هشدار دادن به عموم مردم - که از آنها با تعبیر «ایها الناس» یاد می کند - و شخص اول مملکت بر می گزیند،

یادآور استقامت و فراخی و توسع این قالب برای بیان دیدگاه‌های به هم پیوسته و نصیحت‌آمیز است. سعدی که «نخستین کسی است که عقب‌نشینی قصیده در برابر غزل را در قرن هفتم حس کرد» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۱۶)، باز به دلیل انتظاری که از این قالب ادبی داشت، آن را رها نکرد. از این رو، قصاید او که شکل تازه‌ای از قصیده است، دارای زبانی لطیف بی‌مختصات کهن و خشن قرون نخست می‌باشد (همو، همانجا).

این نرم کردن زبان قصیده را البته انوری آغاز کرد و سعدی به اوج رسانید (فرشیدورد، ۱۳۶۳: ۱۴۱)؛ هر چند سعدی به زعم برخی نتوانست پیام‌های عالی و تکان‌دهنده سنایی را در قصاید خود تکرار کند و با او فاصله دارد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۹۳).

از یاد نبریم که گشت و گذار طولانی شاعر در سرزمین‌های گوناگون و دیدن شکوه و عظمت بر باد رفته بسیار، او را به این نوع نگرش معنوی - که البته در باطن خود نهفته داشت - بیشتر ترغیب کرده است.

دیگر این که چنین بر داشت معنوی و اخلاقی که سعدی از مناجات و خدای خوانی و استغفار در آثارش بر جای نهاده است، در واقع نشان‌دهنده ظرفیت کامل و مناسب شعور و اندیشه شاعر است که از آن به درستی و بموقع استفاده کرده است، اگر آن شاعر نازنین که در جوانی «آن گونه که افتد و دانی» در دهلیز خانه‌ای «قدحی برفاب از دست ماهرویی» نوشیده است، این نگاه به مرگ، بی‌اعتباری دنیا و نیازمندی به دعا و استغفار را در آثار خویش نمی‌داشت، در نظر ما شاعری بود که فقط جلوه‌های ظاهر زندگی و برق فریبنده روزگار جوانی او را به خود سرگرم کرده بود، اما چنین کارکردهایی یادآور ذهنی بیدار و دلی سرشار از اندوخته‌های اخلاقی و حکمی است که با توجه به چیزی، بسیاری چیزهای دیگر را از دست نمی‌دهد و بزرگی سعدی؛ یعنی همین.

منابع:

۱- دشتی، علی. (۱۳۸۱). در قلمرو سعدی، تهران: امیرکبیر، چاپ ششم.

- ۲- ریپکا، یان (۱۳۸۱). تاریخ ادبیات ایران، ترجمه ابوالقاسم سرّی، تهران: سخن.
- ۳- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۹). حدیث خوش سعدی، تهران: سخن.
- ۴- _____ (۱۳۷۰). با کاروان حله، تهران: علمی، چاپ ششم.
- ۵- سعدی، مصلح الدین عبدالله (۱۳۶۴). کلیات، تصحیح محمد علی فروغی، تهران: امیرکبیر.
- ۶- _____ (۱۳۶۹). بوستان، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی، چاپ چهارم.
- ۷- شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۶). زمینه اجتماعی شعر فارسی، تهران: اختران - زمانه.
- ۸- شمیسا، سیروس (۱۳۸۳). سبک شناسی شعر فارسی، تهران: میترا.
- ۹- صدیقیان، مهین دخت (۱۳۷۸). فرهنگ واژه نمای غزلیات سعدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۰- فرشیدورد، خسرو (۱۳۶۳). درباره ادبیات و نقد ادبی، تهران: امیرکبیر.
- ۱۱- فوشه کور، شارل هانری (۱۳۷۷). اخلاقیات، ترجمه محمدعلی امیرمعزی و عبدالمحمد روح بخشان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی و انجمن ایران شناسی فرانسه در ایران.
- ۱۲- موحد، ضیاء (۱۳۷۸). سعدی، تهران: طرح نو، چاپ سوم.

Archive of SID